



ISSN:2588-7033



Analyzing Causes and Consequences of the 7th Century BC's Battle of Halule

Parviz Hossein Talaei ^{a*}, Alireza Soleymanzadeh ^b

^a Assistant Professor, Department of History, Faculty of Letters and Humanities, Shahid Bahonar University of Kerman, Kerman, Iran

^b Assistant Professor, Department of History, Faculty of Letters and Humanities University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

KEYWORDS

Battle of Halule,
Elam,
Assyria,
Sennacherib,
Humban-numena

Received: 16 February 2023;
Accepted: 06 August 2023

Article type: Research Paper
DOR: 20.1001.1.25887033.1402.6.4.1.3

ABSTRACT

The Battle of Halule took place in 691 BC between the Assyrian Empire on the one hand and a large coalition of Elam and Babylonian kings and their allies on the other. The reports of Assyrian and Babylonian sources have contradictions in mentioning the events of this important battle, which makes conclusions about the hidden angles of this battle more complicated. Based on historical documents and reports and with a descriptive-analytical method, the present research tried to answer the main question of the causes of occurrence of the Battle of Halule, its results and consequences in the era of ancient times. The Assyrians bordered the Elamites after the capture of Babylon during the reign of Tiglath Pileser III. After that, the Elamites supported the Babylonian rebels against the Assyrians in order to prevent the Assyrian attacks on the Zagros. This brought about the Battle of Halule. The results of this research show that apart from the Assyrians' combative spirit and the achievement of Zagros region trophies, the direct or indirect domination of the parties over the land of Babylon caused the Battle of Halule. Although the Assyrians did not achieve their goals in this battle, after the war the policy of the Assyrian kings focused on capturing Babylon and destroying Elam.

* Corresponding author.

E-mail address: parviztalaei@uk.ac.ir

2023 Published by Arak University Press. All rights reserved.





واکاوی دلایل و پیامدهای نبرد هلوله در سده ی هفتم پیش از میلاد

پرویز حسین طلائی^{الف*}، علیرضا سلیمان زاده^ب

^{الف} استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، parviztae@uk.ac.ir
^ب استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران، soleymanzade@lihu.usb.ac.ir

چکیده	واژگان کلیدی
نبرد هلوله به سال ۶۹۱ پ.م. بین امپراتوری آشور از یک سو و ائتلاف بزرگی از پادشاهان ایلام و بابل و متحدانشان از جانب دیگر رخ داد. گزارش های منابع آشوری و بابلی دارای تضادهایی در ذکر رویدادهای این نبرد مهم هستند و همین مسئله نتیجه گیری در مورد زوایای پنهان این نبرد را بغرنج تر می نماید. پژوهش حاضر براساس اسناد و گزارش های تاریخی و با روش توصیفی - تحلیلی درصدد است به این سؤال اصلی پاسخ بدهد که دلایل بروز نبرد هلوله، نتایج و پیامدهای آن در تاریخ عهد باستان چه بوده است؟ آشوری ها پس از تصرف بابل در زمان تیگلات پیلسر سوم با ایلامی ها هم مرز شدند. پس از آن ایلامی ها برای اینکه در برابر تعرضات آشوری ها به زاگرس مانعی ایجاد کنند، به حمایت از شورشیان بابلی علیه آشوری ها پرداختند؛ همین امر باعث ایجاد نبرد هلوله شد. نتایج این پژوهش نشان خواهد داد که جدا از حس جنگجویی آشوری ها و دستیابی به غنائم منطقه زاگرس، سلطه بی واسطه یا باواسطه طرفین بر سرزمین بابل باعث ایجاد نبرد هلوله شد. در این نبرد آشوری ها گرچه به اهداف خود نرسیدند، پس از آن سیاست پادشاهان آشور بر تصرف بابل و نابودی ایلام متمرکز گردید.	نبرد هلوله، ایلام، آشور، سناخریب، هومبان نومنه تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۱۵ مقاله علمی پژوهشی

مقدمه

تاخت و تاز آشور به قسمت های شمالی و غربی فلات ایران علاوه بر تسکین حس تجاوزکارانه و مصون داشتن قلمرو خود از تعرضات احتمالی حکومت های این نواحی، برای دستیابی به منابع اقتصادی منطقه زاگرس و همچنین اسبها بود؛ چرا که فراهم آوردن آن ها در سایر نواحی به این آسانی و فراوانی میسر نبود؛ چنین نیازی سبب ایجاد روابط تجاری و انعقاد پیمان های سیاسی یا تهاجمات جنگی میان طرفین بوده است. در همین راستا در منطقه زاگرس پادشاهی های متعددی در نیمه های هزاره نخست پ.م وجود داشتند که به این فکر افتادند که جلوی تعرضات آشوری ها را بگیرند. از جمله این حکومت ها بایستی به ایلام اشاره کنیم؛ چنان که سیاست دائمی پادشاهان ایلام نو برای مقابله با قدرت آشور این بود که با به دست آوردن کنترل بر بابل، آشوری ها را تحت فشار قرار دهند. به همین سبب در سال ۶۹۱ پ.م، ایلامی ها از طریق ایجاد اتحاد با بابلی ها، پارسیان، الپیی ها و قبایل آرامی ساکن، نبردی به نام هلوله را با آشوری ها برپا کردند.

این پژوهش که بر اساس منابع دست اول و تحقیقات جدید این حوزه و با رویکرد توصیفی و تحلیل تاریخی به نگارش درآمده،

در پی پاسخگویی به این پرسش اصلی است که دلایل وقوع نبرد هلوله، نتایج و پیامدهای آن چه بوده است؟ همچنین این پژوهش در راستای سؤال اصلی درصدد پاسخ به این دو سؤال فرعی است: جغرافیای تاریخی مناطق و پادشاهی‌های درگیر نبرد هلوله به چه صورت بوده است؛ نبرد هلوله میان کدام نیروهای اصلی نظامی، در چه مکانی و در چه زمانی به وقوع پیوسته است؟

پیشینه پژوهش

اوایل قرن بیستم میلادی در محدوده شهر باستانی ماری، تعداد زیادی سند کشف شد که باعث روشن شدن روابط آشور و بابل در آغاز هزاره دوم پ.م گردید؛ اما در ارتباط با مقاطع بعدی هزاره دوم و آغاز هزاره اول اطلاعات بسیار کمی وجود دارد. گریسون این دوره‌ها را «عصر تاریک» تاریخ بین‌النهرین نامیده است. با این حال، در برخی دوره‌ها مانند دوره‌ی آخر امپراتوری آشور نو (۷۴۴-۶۱۲ پ.م)، اسناد تاریخی بیشتری به‌جامانده است. بنابراین با خوانش اسناد آشوری و بابلی می‌توان به بازسازی رویدادهای دوره‌ی مذکور پرداخت.

در پژوهش‌های مختلفی که در رابطه با رویدادهای قرن هفتم پ.م نوشته شده است، به‌صورت گذرا و با سرعت تمام از نبرد هلوله عبور کرده‌اند؛ تا جایی که به چگونگی درگیری، نتایج و پیامدهای آن پرداخته‌اند. تنها کار موجود در این زمینه مقاله کوتاه گریسون با عنوان «نبردهای نامشخص در تاریخ بین‌النهرین» است. گریسون در ابتدای این مقاله آورده است با توجه به اطلاعات مندرج در اسناد بابلی و آشوری به نبردهایی پرداخته که هر دو کشور در آن اذعان کرده‌اند که پیروز جنگ بوده‌اند. بنابراین در مقاله کوتاه خود به چهار نبرد پرداخته که دو مورد آن مربوط به عصر تاریک بین‌النهرین و دو تای دیگر مربوط به دوره آشور نو است. آخرین نبرد که دومین نبرد در دوره‌ی آشور نو است، نبرد معروف هلوله است که در سال ۶۹۱ پ.م بین آشوری‌ها در زمان سلطنت سناخریب و ائتلاف ایلام و بابلی‌ها در زمان سلطنت هومبان‌نومنه و پادشاه بابل موشه‌زیب‌مردوک درگرفته است. دو منبع این نبرد، کتیبه‌های سناخریب و تواریخ بابلی است که هرکدام طرف پیروز جنگ را کاملاً متفاوت ذکر کرده‌اند. گریسون در صفحه آخر مقاله شش صفحه‌ای خود، تنها دو پاراگراف را به نبرد هلوله اختصاص داده و در این دو پاراگراف بدون پرداختن به جزئیات و چگونگی نبرد و پیامدهای آن، تنها به نتیجه نبرد اشاره کرده و بر غیرقابل اعتماد بودن اسناد آشوری تأکید کرده است؛ و اعتقاد دارد این منابع باید با بیشترین شک و تردید در نظر گرفته شوند (Grayson, 1965: 337-42).

در کتاب جدید دیگری با عنوان «جایی که جنگ آغاز شد» و در آن به‌صورت ویژه تاریخ نظامی خاورمیانه از زایش تمدن تا اسکندر مقدونی و رومیان بررسی شده، صرفاً پانزده سطر به نبرد هلوله اختصاص داده شده است. آرتور کاترل، نویسنده‌ی کتاب در توضیح این نبرد با گزینش چند جمله از کتیبه‌های سناخریب، سعی در تشریح کلی چگونگی آغاز و پایان نبرد هلوله بر اساس چند جمله از اسناد موجود دارد (Cotterell, 2022: pp. 244-245).

در بخش دوم از جلد سوم کتاب تاریخ باستان کمبریج، حدود ۵۰ سطر (تقریباً ۲ صفحه) به نبرد هلوله اختصاص داده شده است که نسبت به سایر کتاب‌ها مطالب نسبتاً بیشتری دارد؛ اما در قیاس با حجم بالای این کتاب و اینکه به‌صورت اختصاصی از دوره سناخریب صحبت می‌کند، خیلی کم است. این کتاب زیاد به کم و کیف وقایع اشاره نمی‌کند و بیشتر به بررسی زمان، مکان و چگونگی کشیده شدن طرفین به درگیری می‌پردازد و به‌صورت مختصر به بررسی تبعات این جنگ می‌پردازد. در آنجا اشاره می‌شود

که موشه‌زبید مردوک در سال ۷۰۰ پ.م. تحت فشار سناخریب به ایلام پناهنده می‌شود. سپس به‌عنوان مدعی شاهی به بابل بازمی‌گردد و طبق ادعای اسناد آشوری با تطمیع از طریق خزانه آساگیل، یاری ایلام را به سمت خود جلب می‌کند. بدین ترتیب آشوریان به سمت جنوب دست به پیشروی زده و با قوای عظیم ایلام و بابل در هلوله رودرو می‌شوند (Boardman, Edwards, Sollberger and Hammond, 1992: 108). همان‌گونه که می‌بینیم حتی تخصصی‌ترین منابع نیز مطلب چندانی در زمینه بررسی نبرد هلوله ارائه نمی‌دهند. با عنایت به همین مسئله، ضرورت بررسی نبرد هلوله بیشتر از پیش آشکار می‌شود.

نگاهی گذرا به جغرافیای تاریخی حکومت‌های درگیر جنگ هلوله

طبق منابع آشوری و بابلی، نیروهای ائتلاف زاگرس‌نشین و نیروهای ائتلاف بابلی علیه آشور در نبرد هلوله متحد گشتند. بنابراین، پیش از پرداختن به نبرد هلوله به جغرافیای تاریخی نیروهای درگیر پیش از نبرد هلوله پرداخته می‌شود.

نیروهای ائتلاف زاگرس‌نشین

ایلام^۱

ایلامی‌ها از هزاره چهارم پ.م در جنوب غربی نجد ایران ساکن شدند و از هزاره سوم پ.م وارد صحنه‌ی تاریخی و سیاسی غرب ایران شدند و از همین زمان روابطشان با پادشاهی‌های این منطقه و بین‌النهرین آغاز گردید. این سرزمین از ماداکتو بر روی کرخه تا ایزه در خاک بختیاری و از هایدالو در محل خرم‌آباد کنونی تا حدود رامهرمز و بوشهر امروز امتداد داشت؛ و حتی به‌موجب تورات این امپراتوری در زمان کدورلا عمر قلمرو خود را تا حدود فلسطین بسط داده بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۷۲؛ ابراهیمی، ۱۳۸۵: ۴ و ۵).

در اواخر قرن ۱۲ پ.م نبوکدنصر یکم پادشاه بابل به ایلام در زمان خوتلوتوش اینشوشیناک حمله کرد. حمله بابلی‌ها به فتح شوش انجامید و در ادامه سرزمین ایلام را نیز تسخیر نمودند. پس از آن تاریخ ایلام به مدت نزدیک به چهار قرن در تاریکی کامل فرورفت (Gorris; Wicks, 2018: 250؛ آمیه، ۱۳۹۴: ۱۳۴؛ هانسن، ۱۳۸۷: ۸۴؛ کمرون، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۲۰) و فقط دوبار از لابه‌لای منابع بین‌النهرینی گاه‌گاه ذکری از جنگ با این سرزمین به میان آمده است^۲ (میرسعیدی، ۱۳۸۳: ۱۴۹). علت این عدم آگاهی در آن است که مدارک در طول حوادث خارجی و داخلی از بین رفته است. در میان این حوادث استقرار عناصر نژادی جدید، مانند قبایل پارسی و حتی آرامی، در تکامل این ضعف مؤثر بوده است (آمیه، ۱۳۸۴: ۸ و آمیه، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

ازنقطه‌نظر تاریخی تجدید حیات ایلام نواز حدود ۷۶۰ پ.م تا ۶۴۴ پ.م آغاز می‌شود و این زمانی است که شاهان ایلام هم‌عصر سارگون دوم و سناخریب پادشاهان آشوری بودند (کمرون، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۲۸؛ میرسعیدی، ۱۳۸۳: ۱۵۰-۱۴۹؛ آمیه، ۱۳۹۴: ۱۴۳). در اوایل این دوره، پادشاهان ایلامی توانستند از لحاظ نفوذ و قدرت با آشور رقابت کنند و مداخلاتی را در امور بابل انجام دادند. در این کشور منازعاتی پیاپی برای احراز مقام سلطنت صورت می‌گرفت (دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۴۷). به همین خاطر پادشاهان ایلام در این دوره که درگیر جنگ‌های داخلی بودند، ترجیح می‌دادند به جای شوش در شهرهایی مانند مدکتو در غرب و هیدالو در شرق که دفاع از آن‌ها ساده‌تر بود، مستقر شوند. تا جایی که آن‌ها نفوذ نظامی و سیاسی خود را تا شاهک‌نشین الپیی در شمال گسترش دادند (مجید

^۱. ارفعی ضمن بررسی عهد عتیق و منابع ایلامی و سومری آورده که به هیچ روی روا نیست و اجازه نداریم که ایلام را عیلام بنویسیم (ارفعی، ۱۳۶۷: ۷۷-۷۸).

^۲. احتمالاً در این دوره، ایلام تحت سلطه‌ی بابلی‌ها بوده است (میرسعیدی، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

زاده، ۱۳۷۰: ۲۹-۳۰؛ آمیه، ۱۳۹۴: ۱۴۵). در این دوره سه پادشاه ایلام نو به نام‌های شوتروک‌ناهوتته‌ی دوم، هالوشواینشوشیناک و کوتیرناهوتته به ترتیب از قدرت برکنار یا کشته شدند. به‌نوعی باید گفت از این آشکارتر نمی‌شد افول این شهریاری را به چشم دید.

انشان و پارسواش

نخستین بار در متون اکدی و سومری اواخر هزاره‌ی سوم پ.م از انشان سخن رفته است. با توجه به اسناد باقیمانده، در خلال دومین و اوایل نخستین هزاره‌ی پ.م حاکمان ایلامی با عنوان پادشاه انشان و شوشان نامیده می‌شدند (هانسن، ۱۳۸۷: ۷۷). بریان در این باره آورده که پادشاهی ایلام هم دشت (شوش) و هم کوهستان (انشان) را در برمی‌گرفته است (بریان، ۱۳۸۷: ۲۷). با توجه به کاوش‌های باستان‌شناسی که سامنر در ده ملیان انجام داده، وی انشان باستانی را در این منطقه می‌داند (عبدی، ۱۳۸۰: ۴۷-۶۷). ویسهوفر در رابطه با تعیین محل انشان آورده است که انشان نام شرقی قدیمی مرکز بخش خاوری شهریاری ایلام است و تقریباً همان منطقه‌ای است که پارسیان بعدها نام خود را به آن دادند (ویسهوفر، ۱۳۸۸: ۲۰).^۲ پی‌بریان نیز انشان را مرودشت در فارس دانسته که بعدها پارس نام گرفت (بریان، ۱۳۸۷: ۲۷).

در سال ۶۹۱ پ.م، سناخریب در رابطه با نبرد هلوله گزارش داده است که وی بر ائتلافی قدرتمند متشکل از پادشاه ایلام و گروه‌های متحدش پیروز گردید؛ در این کتیبه از انشان با عنوان متحد ایلام یاد شده است. بنابراین باید گفت که انشان متمایز از ایلام است. علاوه بر این، اسناد دوره آشور نو هرگز انشان را به‌عنوان یکی از شهرهای فتح‌شده درج نکرده‌اند (Álvarez; Garrison, 2011: 187). به نظر می‌رسد که در دوران ایلام نو وابستگی انشان به شوش روزبه‌روز حالت صوری‌تر به خود گرفته است؛ چون پادشاهان ایلام نو ناگزیر به نبردهایی با شاهان آشوری بودند (بریان، ۱۳۸۷: ۲۸).

در میان نیروهای ائتلاف ایلامی و بابلی علیه آشور در نبرد هلوله، سپاه‌یانی هم از پارسواش بودند. پارسواش در اینجا نمی‌تواند ایالت آشوری پارسوا (parsua) باشد، چه در آن زمان از چهارسو در محاصره متصرفات آشوری بود، بلکه ظاهراً فارس مورد نظر است (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۱). هینتس می‌نویسد: «پارس‌ها برای سومین بار نام قوم خود را به سرزمینی که به آن کوچیده بودند، دادند. بار نخست در سده‌ی نهم پ.م به سرزمین غرب دریاچه کبوته در آذربایجان؛ سپس در سده‌ی هشتم پ.م به منطقه‌ی سقز در کردستان و سرانجام در سده هفتم پ.م که نام پارس‌ها برای همیشه در جنوب ایران در فارس امروز ماندگار شد» (هینتس، ۱۳۸۸: ۵۹). بدین ترتیب نخستین اشاره به سرزمین پارسیان به دوران سناخریب بازمی‌گردد که در کتیبه خویش از پارسیان به‌عنوان یکی از متحدان ایلام و بابل در نبرد هلوله یاد کرده است (دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۷۴). بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که پارسیان کوچ کنان از قفقاز یا مشرق ایران به جنوب غربی دریاچه‌ی ارومیه، سپس از آنجا به زاگرس مرکزی و در نهایت از زاگرس مرکزی به فارس کنونی مهاجرت کرده‌اند (Tavernier, 2018: 165؛ فرای، ۱۳۸۵: ۱۱۳). میروشیجی نظریه مهاجرت از زاگرس مرکزی به فارس در سال ۷۰۰ پ.م را رد کرده^۴ و چنین نتیجه گرفته است که اکثریت جمعیت بومی و محلی، یعنی ایلامی فارس و اقوام ایرانی کوچ‌نشین بوده‌اند؛ این

^۲ . ارفعی بر این باور است که انشان به معنای اخص تل ملیان و به معنای اعم احتمالاً فارس شرقی می‌باشد (بهار، ۱۳۸۱: ۴۰۱).

^۴ . قبول این فرضیه که پارسیان در قرون هشتم و هفتم پ.م از ایالت پارسوا آمده‌اند، خیلی ضعیف است (دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۷۴).

وضعیت ادامه داشته تا این که سرانجام در قرن ششم یک جنبش قوی برای اسکان گسترش یافته است (میروشیچی، ۱۳۷۶: ۲۰۵).^۵ بریان در این رابطه آورده است: ایرانیان خواه از زاگرس شمالی آمده باشند و خواه مستقیماً از فلات ایران، حوالی پایان هزاره‌ی دوم به تدریج در انشان مستقر شدند (بریان، ۱۳۸۷: ۲۸).^۶

بنابراین باید گفت پارسی‌ها در حدود ۷۰۰ پ.م در پارسوماش از ایالات ایلام مستقر بودند و ایلام دیگر قدرت آن را نداشت تا از استقرار آنان جلوگیری کند. اگر هم شاهان ایلام در انزان در آغاز توانسته باشند تازه‌واردان را زیر فرمان خود نگاه دارند، باز نمی‌شد جلوی خطر رو به رشد پارس‌ها را گرفت (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۶۹). گیرشمن آورده است که محتملاً پارس‌ها تا آخر عمر ایلام سلطنت شاهان آن را به رسمیت می‌شناخته‌اند (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۱۲۴). با این حال مورخان برای این پرسش که چگونه مرحله‌ی انتقالی بین فرمانروایی باستانی ایلام و نخستین فرمانروایی پارس جامه‌ی عمل به خود پوشانده است، پاسخی نیافته‌اند. در هر صورت باید گفت که پارس‌ها در زمان نبرد هلوله هنوز مدت زیادی نبود که به انزان کوچ کرده بودند و نام شاهشان به احتمال بسیار هخامنش بوده است (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۶۹-۷۰؛ اومستد، ۱۳۸۰: ۳۳).^۷

پاشیرو و الیبی

متون آشوری دریچه‌ای کوچک به تنوع پادشاهی‌هایی است که در بخش‌هایی از شمال و مرکز زاگرس حکمرانی کرده‌اند. علاقه آشوری‌ها به حفظ کنترل سیاسی و حتی ارضی بخش‌های خاصی از قلمرو زاگرس را می‌توان از تعامل آن‌ها با نهادهای سیاسی این منطقه تشخیص داد. برخی از مکان‌های نام‌گذاری شده مانند پاشیرو فقط از طریق روایات آشوری برای ما شناخته شده است. فرای در این باره می‌نویسد: بازشناختن نام جاهایی که در جنگ‌های آشوریان در جانب مشرق یاد شده است، موجب سرگردانی و تلاش بسیار آشورشناسان شده است (فرای، ۱۳۸۵: ۱۱۴). در همین راستا زمانی که سناخریب در کتیبه‌اش نیروهای متحد علیه خود را می‌آورد، پس از آوردن نام انشان و پیش از نام الیبی به پاشیرو اشاره کرده است. به نظر می‌رسد ترتیب آمدن نام پادشاهی‌های متحد در کتیبه سناخریب تصادفی نبوده و نظمی در این کار بوده است؛ به این صورت که با بررسی کتیبه‌های آن دوره می‌توان دریافت که ترتیب آمدن اسامی از یک رویکرد جغرافیایی، یعنی از دورترین تا نزدیک‌ترین مکان به آشور، پیروی می‌کند (Álvarez; Garrison, 2011: 187). طبق این توضیحات بایستی گفت که پاشیرو منطقه‌ای بین الیبی و انشان بوده است (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

با توجه به منابع آشوری و مطالعات صورت گرفته، الیبی از جنوب و جنوب شرقی با ایلام، از شمال شرقی و شرق با ایالت‌های مادی و از شمال به ایالت بیت‌هامبان محدود می‌شده است (ملازاده؛ گودرزی، ۱۳۹۵: ۸۷). به عبارت دقیق‌تر، در منطقه پیشکوه یا لرستان امروزی قرار داشته است (ملازاده؛ گودرزی، ۱۳۹۴: ۱۵۷؛ Potts, 2015: 258). این پادشاهی که در حدود سده‌ی نهم پ.م تأسیس شده بود، خراج‌گزار آشور به شمار می‌رفت (Bryce, 2009: 225). از جمله پادشاهان مهم الیبی در هزاره اول پ.م باید به تالتا اشاره کرد؛ طبق حملاتی که تیگلات پیلسر سوم در قرن هشتم پ.م به قسمت‌های غربی ایران داشته، این پادشاه توانسته تالتا را خراج‌گزار آشوری‌ها کند (Tadmor, 1994: 99). بنابراین این پادشاه از لحاظ سیاسی به آشوریان وفادار بود، اما در زمان حمله سارگون دوم به

^۵ . در این رابطه آمده که پارسیان در زمان مهاجرت در مناطق مختلف سرزمین ایران سکونت یافته‌اند و اشارات پادشاهان آشوری در دوره‌های مختلف بیانگر این است که پرسوای زاگرسی و پرسوآش یا پرسومش پارسی هر دو اشاره به یک قوم و ملت دارد (ایمانپور، ۱۳۸۲: ۲۹-۵۰؛ ایمانپور و علیزاده، ۱۳۹۱: ۲۱-۳۸).

^۶ . بنگرید به هانسن، ۱۳۸۷: ۸۷-۸۹؛ دیاکونوف، ۱۳۸۴: ۵۳؛ سعیدیان، ۱۳۹۷: ۱۱۵-۱۲۰.

^۷ . هانسن و هینتس پادشاه هخامنشی در این زمان را چیش پیش دانسته‌اند (هانسن، ۱۳۸۷: ۸۸؛ هینتس، ۱۳۸۸: ۵۹).

ماد در سال ۷۰۶ پ.م مرده بود. سارگون در دو کتیبه به درگیری‌های داخلی الیپی بر سر جانشینی اشاره کرده است (Luckenbill, 1927: 33-34؛ دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۵۹-۱۶۰). بدین‌صورت که آشوری‌ها از اسپارا حمایت کردند، اما این شاه دست‌نشانده مورد مخالفت نابرداری وی، یعنی نیبه قرار گرفت. نیبه تحت حمایت پادشاه ایلام، شوتروک‌ناهونته دوم بود. سارگون سپاهسانی از ایلات مختلف را برای سرکوبی شورشیان الیپی فرستاد. آشوریان دژ مرئوبیشتو را که در تصرف نیبه و ۴۵۰۰ کماندار ایلامی بود، تسخیر کردند (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۷۷؛ دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۰). سارگون نخست قصد داشت الیپی را به آشور منضم کند ولی سرانجام موافقت کرد که آن را به اسپارا تحویل دهد. با وجود اینکه الیپی استقلال صوری خود را حفظ کرد، این پادشاهی اهمیت خود را از دست داد.

این کشور بر اثر لشکرکشی سال ۷۰۲ پ.م سناخریب پسر سارگون دوم، باز هم ضعیف‌تر شد. این لشکرکشی بخشی از جنگ طولانی بین سناخریب و ایلام بود و تا اندازه‌ای هم برای پیشگیری از نفوذ ایلام در ماد بود. نخستین هدف این لشکرکشی برای به اطاعت درآوردن قبایل کوه‌نشین کاسی و قبایل مجاور آن‌ها «یاسوبی‌گالیان» در لرستان کنونی و در جنوب الیپی بود. در نتیجه این لشکرکشی نواحی مذکور به آشور منضم گردید (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۰؛ Grayson & Novotny, 2014:79,326). از اینجا سناخریب به الیپی حمله کرد، زیرا در همان زمان اسپارا به طرفداران ایلامی‌ها پیوسته بود (Frahm, 1997: 10). آشوریان در این زمان دژهای مرئوبیشتو و اکودو و مقادیر زیادی غنایم جنگی را شامل اسرا و چهارپایان به دست آوردند. در عین حال ایالت بیت باروآ از الیپی جدا شد و اسرای آورده شده از جاهای دیگر در آنجا سکونت داده شدند و به ایالت آشوری خارخار^۱ منضم گردید (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۰). پادشاهی الیپی با چنین وضعیتی به ائتلاف ایلامی‌ها و بابلی‌ها علیه آشور در آستانه نبرد هلوله پیوستند.

نیروهای ائتلاف بابلی

بابل

پس از فروپاشیدن امپراتوری سومر و سقوط اور در اواخر هزاره سوم پ.م توسط ایلام، بین‌النهرین به سرزمین‌هایی تقسیم شده بود که مهم‌ترین آن‌ها لارسا و ایسین در جنوب و آشور و اشونونه در شمال بود. در این میان صحرانوردان سامی (اموریان) هم چنان گروه‌گروه وارد بین‌النهرین می‌شدند و پادشاهی‌هایی پیرامون شهرهایی که اشغال کرده بودند، تشکیل می‌دادند. به‌زودی یکی از این شهرها، یعنی بابل به قدری نیرومند شد که توانست با همسایگانش به رقابت برخیزد و در خلال نیمه اول قرن هجدهم پ.م فرمانروای مزبور که حمورابی نام داشت، توانست حریفانش را نابود و سرتاسر بین‌النهرین را به انقیاد خود درآورد. امپراتوری‌ای که وی تأسیس کرد را می‌توان نخستین امپراتوری کهن بابل نامید که پس از آن همراه با رقیبش آشور یکی از دو قطب تاریخ و تمدن بین‌النهرین شد (رو، ۱۳۶۹: ۱۶۳-۱۶۴؛ سویشر، ۱۳۸۳: ۷۵-۸۱). پس از آن، این دو قدرت برای تسلط بر دیگری دست به کوششی مداوم زدند تا جایی که سرانجام در زمان تیگلات‌پیلسر سوم بود که بابل تحت تسلط آشور درآمد (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۹۴)، پس از آن آشور با ایلام همسایه گردید و تا زمانی که ایلام به‌کلی مضمحل شد، آن‌ها گاهی در حال صلح و گاهی در حال جنگ

^۱ خارخار (کرکر) ظاهراً در شمال الیپی و به احتمال قوی در حدود سندنجد و میروان بوده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۶: ۷۶ و ۷۷).

با یکدیگر به سر می‌برند (آمی، ۱۳۸۴: ۸).

سناخریب پس از به تخت نشستن متوجه سرزمین بابل شد؛ چراکه مروداخ‌بالادان دوم با کمک پادشاه ایلام، شوتروک‌ناهونته دوم برای استرداد تاج و تخت بابل مشغول اقداماتی شده بود. سناخریب پس از شکست دادن آن‌ها در سال ۷۰۳ پ.م، یکی از کلدانی‌ها، به نام بل‌ایب‌نی را که در دربار نینوا پرورش یافته بود به سلطنت بابل گماشت (۷۰۳-۷۰۰ پ.م)؛ اما پس از مدتی مروداخ‌بالادان به زادگاهش بیت‌یکین آمد و به قدری آشوب برپا گردید که منجر به دومین دخالت نظامی سناخریب در بابل شد. سناخریب بل‌ایب‌نی را که در معرض سوءظن همکاری با شورشیان قرار داشت را برکنار و این بار پسر خودش یعنی آشورنادین‌شومی را بر تخت سلطنت بابل نشانید (رو، ۱۳۶۹: ۳۰۸). مروداخ‌بالادان که از جنگیدن خودداری کرده بود، با کشتی به نواحی جنوبی ایلام پناه برد. سناخریب این بار به بهانه تسخیر شهرهای ایلامی، اما به نیت گسترش قلمرو آشور تا خلیج‌فارس با یک عملیات بزرگ دریایی و زمینی عازم این منطقه شد (سویشر، ۱۳۸۳: ۱۱۶) و پس از تسخیر چند شهر با غنائم بی‌شمار برگشت. در همین بحبوحه هالودوش پادشاه ایلام بی‌درنگ تلافی کرد و به آکاد حمله و پس از تصرف سیپار، پادشاه بابل (پسر سناخریب) را اسیر و شخص دیگری را به جای وی به سلطنت نشانید. در این هنگام پادشاه ایلام بر اثر شورش خلع و کوتیرناهونته جانشین وی شد. پادشاه جدید نتوانست در برابر آشوری‌ها مقاومت کند و آن‌ها پادشاه دست‌نشانده‌ی ایلامی‌ها بر بابل را اسیر کردند. با این‌حال هنوز بابلی‌ها دم از استقلال می‌زدند و دولت ایلام از آن‌ها پشتیبانی می‌کرد (بهمنش، ۱۳۴۷: ۲۶۴-۲۶۶؛ کینگ، ۱۳۷۸: ۲۵۹-۲۶۰).

آرامی‌ها و کلدانی‌ها

در کتیبه سناخریب از آرامی‌ها و کلدانی‌ها به‌عنوان متحدان ایلام و بابل علیه آشور یاد شده است. آرامی‌ها قومی سامی بودند که در سده‌های چهاردهم تا دوازدهم پ.م در منطقه‌ای از هلال حاصل‌خیز یعنی سواحل فرات وسطی مستقر شدند. آنجا در آن دهلیز واقع بین سوریه و بین‌النهرین، آنان نخستین دولت خویش آرام‌نهاریم را تأسیس کردند. آن‌ها پس از مدتی دولت دیگری نیز در رها ایجاد کردند (حتی، ۱۳۸۲: ۱۰۵-۱۰۴). در عهد عتیق نیز درباره‌ی جنگ‌های داود و سلیمان با آرامیان سخن رفته است. آرامیان در بین‌النهرین مانند سایر اقوام گرفتار تهاجمات آشوریان بودند (فرای، ۱۳۸۵: ۹۵-۹۴).^۹ آرامی‌ها به صحراگردانی بدوی شهره بودند که جز کثرت جمعیت بهره‌ای از تمدن نداشتند. آنان الفبای فینیقی را فراگرفتند و این خط را در همه‌ی جاهایی که کالاهایشان می‌رفت، باب کردند. تا سال ۵۰۰ پ.م زبان آرامی در کل منطقه زبان میانجی شده بود (سویشر، ۱۳۸۳: ۱۰۰-۱۰۱).

در مورد کلدانی‌ها نیز باید گفت که از این قوم در سالنامه‌های آشوری با عنوان (Kaidu) یاد شده و در نبرد هلوله نیز به ائتلاف ایلامی‌ها علیه آشور پیوسته بود. فرای در مورد این قوم آورده است: مردم بیابان‌گرد آرامی‌زبانی را که در جنوب بابل جای گرفته و شهریارنشین‌های کوچکی در دوران گسترش آشور به‌سوی شمال بنیاد نهاده بودند را می‌توان کلدانی نامید (فرای، ۱۳۸۵: ۹۴). رقیه بهزادی نیز می‌نویسد که تنها در کتیبه‌های آشوری مربوط به سده‌ی نهم پ.م است که از کلدانی‌ها به‌عنوان نژاد مسلط بر سرزمین پیرامون بابل نام برده می‌شود. شاید موجه‌ترین شرح اصل و مبدأ کلمه مزبور این باشد که به ساکنان پایتخت باستانی یعنی اور یا هور اطلاق می‌شود (بهزادی، ۱۳۷۳: ۳۰-۳۸). بنابراین باید اشاره کرد که احتمالاً کلدانی‌ها در اوایل قرن هفتم پ.م از اقوام با نفوذ ساکن اطراف بابل بوده‌اند که وارد ائتلاف زاگرس‌نشین‌ها و بابلی‌ها علیه آشور شده‌اند. در برخی منابع به‌ویژه پس از سقوط دولت آشور در سال ۶۱۲ پ.م به جای به کار بردن کلمه بابل و بابلی‌ها از واژه کلد و کلدانی‌ها استفاده می‌شود؛ چنان‌که آخرین سلسه بابل را

^۹ . تیگلات‌پیلر سوم موفق شد دولت آرامیان را در دمشق و شمال اسرائیل شکست دهد (فرای، ۱۳۸۵: ۹۳).

کلدانیان به وجود آوردند که این دولت توسط کوروش هخامنشی در سال ۵۳۹ پ.م منقرض شد.

آشور

به دنبال سقوط امپراتوری سومر در اواخر هزاره سوم پ.م، آشور نیز مانند شهرهای دیگر مستقل گردید. پوزو آشور اول که می‌باید در حدود سال ۲۰۰۰ پ.م سلطنت کرده باشد، دودمان جدیدی از پادشاهان را آغاز می‌کند که اسامی اکدی اصیل داشته‌اند، اما احتمالاً بنیانگذاران واقعی دولت آشور سامیان غربی بوده‌اند که در سده‌های اولیه هزاره‌ی دوم پ.م به بین‌النهرین سرازیر شده‌اند؛ همچنان که به مناطق جنوبی نیز سرازیر شده بودند (رو، ۱۳۶۹: ۱۷۱).

موقعیت جغرافیایی امپراتوری آشور، بخش علیای دره‌ی بین‌النهرین بود و شهرهایی که به طور متوالی پایتخت‌های آن بودند، همگی در دجله میانه قرار داشتند. حدود بخش شمالی این امپراتوری نواحی کوهستانی ارمنستان، بخش شرقی آشور سلسله کوه‌های زاگرس، بخش جنوبی آن دشتی مرکب از آبرفت‌هایی بود که آشور را از بابل جدا می‌ساخت و بخش غربی این سرزمین به وسیله‌ی شعبه‌های دجله سیراب می‌شد (بهزادی، ۱۳۷۲: ۳۴۹). در دوره‌ی زمانی که منتهی به نبرد هلوله می‌شود، این امپراتوری در اوج قدرت بود؛ چنان‌که از این دوره به‌عنوان سارگونیان یاد شده است (ناردو، ۱۳۸۱: ۶۵).

نبرد هلوله

در رابطه با علل شکل‌گیری نبرد هلوله باید گفت که جدا از این که امپراتوری آشور از همان ابتدای شکل‌گیری در اواخر هزاره سوم پ.م، به فکر دستیابی به معادن و فراورده‌های ساکنان منطقه زاگرس بود، باید به لشکرکشی مهم تیگلات پیلسر سوم در قرن هشتم پ.م اشاره کرد که طی آن، موفق شد سرزمین بابل را به امپراتوری آشور ضمیمه سازد. با تصرف بابل، پادشاهی ایلام با آشور هم‌مرز شد؛ همین امر باعث شد که ایلامی‌ها به فکر سلطه و نفوذ بر بابل برآیند تا از این طریق بتوانند در برابر تهاجمات آشوری‌ها مانعی ایجاد کرده یا حداقل بتوانند جلوی پیشروی سریع آن‌ها در قلمرو خود را بگیرند. بنابراین سیاست ایلامی‌ها در این زمان بر این مبنا قرار گرفت که به متحدان کلدانی خود در بابل یاری رسانند تا آن‌ها را در مقابله با حملات سارگونی‌های آشور که در اوج قدرت خود به سر می‌بردند، برانگیزند (آمی، ۱۳۹۴: ۱۴۶). چنان‌که در وقایع نامه بابلی آمده است که هومبان‌نیکش در سال ۷۴۲ پ.م به سلطنت ایلام جلوس کرد. این پادشاه با رئیس قبیله مشهور کلدانی و مدعی تاج و تخت بابل، مروداخ‌بالادان در مبارزه با آشور متحد گردید (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۶۷). در زمان سارگون دوم باز این دو مملکت با یکدیگر وارد جنگ شدند ولی نتیجه کلی عاید هیچ یک از طرفین نگردید.

مبارزات بین ایلام و آشور، در زمان سناخریب شاه آشور نیز ادامه پیدا کرد؛ در ابتدا این درگیری‌ها به نفع آشوری‌ها پایان پذیرفت. بدین صورت که سناخریب ابتدا جنگ‌های خود را در سرحدات شمالی برای توسعه امپراتوری آغاز کرد. هالودوش شاه ایلام از این موقعیت و سرگرمی آشور در شمال استفاده کرد و به سرزمین آکاد حمله برد، شاه بابل را اسیر کرد و با خود به ایلام آورد و نرگال‌اوشزیب را به جای او به سلطنت نشانید؛ اما برخی از کتیبه‌های آشوری به تخت نشستن وی را به خاطر قیام مردمی دانسته‌اند. با این حال می‌توان گفت احتمالاً دخالت پادشاه ایلام غصب حکومت توسط نرگال‌اوشزیب را تسهیل کرده است (Elayi, 2018: 112)؛ از این پس بار دیگر بابل تابع کشور ایلام شد. در این زمان بر اثر شورش‌های داخلی که چگونگی آن بر ما معلوم نیست، هالودوش از سلطنت

خلع و کوتیرناهوته جانشینش شد (RINAP 3/1, 22 v 14-16). وی نتوانست در مقابل حملات آشوری‌ها که درصدد انتقام و استرداد بابل برآمده بودند، مقاومت کند و ناچار به عقب نشینی شد (سال ۶۹۲ پ.م). بدین صورت که سناخریب نیروهای ایلامی و نرگال-اوشزیب را شکست داد و نرگال اوشزیب را به نینوا تبعید و در دروازه قلعه این شهر آویزان کرد (RINAP 3/1: No. 34. 19-36). بنابراین باید گفت از این پس علت جنگ‌های مداوم دو کشور ایلام و آشور، بابل بوده است. به عبارتی باید گفت محاربه‌ی آشور و ایلام متناوباً از وضعی که سلاطین ایلامی در مسایل مربوط به بابل اتخاذ کرده بودند، ناشی می‌شد (آمیة، ۱۳۸۴: ۹).

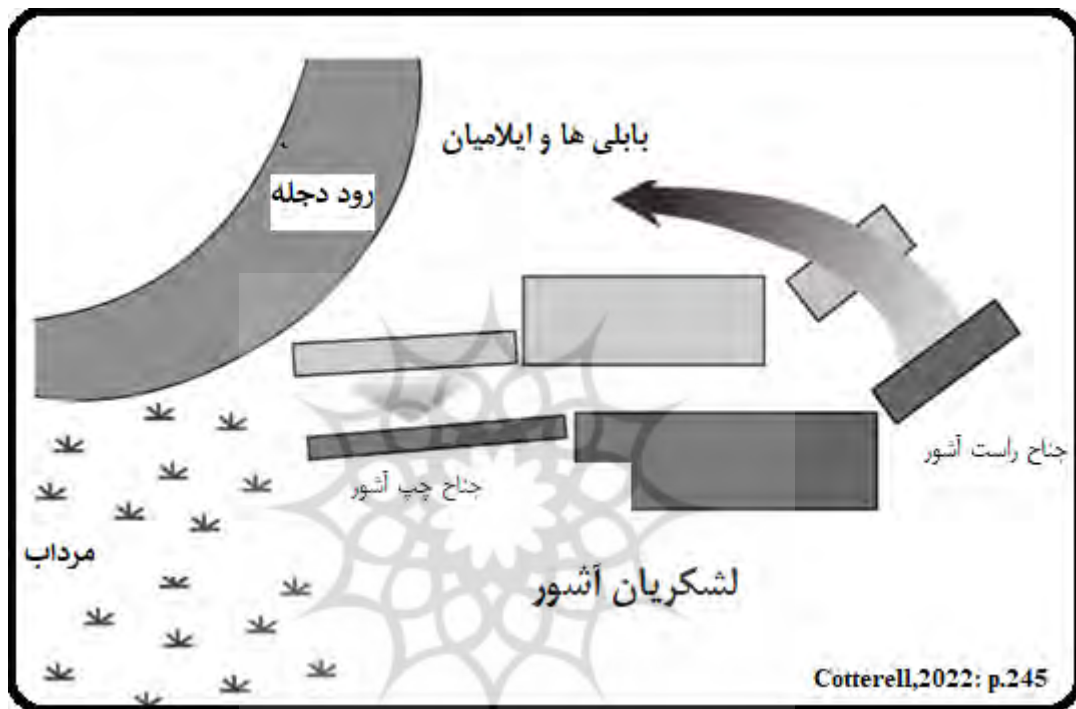
رویدادهای سال ۶۹۲ پ.م کاملاً روشن نیست؛ چنان که منابع وقایع نگاری در این مورد ساکت هستند و فقط ثبت می‌کنند که کوتیرناهوته خلع و هومبان‌نومنه جانشین او شد (Grayson; Novotny, 2012: 13). یک سال بعد یعنی در سال ۶۹۱ پ.م نبرد هلوله اتفاق افتاد؛ سناخریب پادشاه آشور در کتیبه خود آورده که در هشتمین لشکرکشی خود با پادشاه ایلام (هومبان‌نومنه)^{۱۰} که متحدانش پارسواش، انشان، پاشیرو، الپی، کل کلد، همه آرامی‌ها و پادشاه بابل موشه‌زیب‌مردوک وی را همراهی می‌کردند، روبه‌رو شد (RINAP 3/1: No. 35. 40-43).

درباره‌ی شکل‌گیری این ائتلاف باید گفت که پس از شکست نرگال‌اوشزیب در سال ۶۹۲ پ.م و آشفستگی سرزمین ایلام به خاطر مشکلات داخلی (جانشین)، می‌توان تصور کرد که سرزمین بابل کاملاً تحت کنترل سناخریب بوده است. با این حال کتیبه‌های آشوری اشاره می‌کنند که در سال ۶۹۱ پ.م موشه‌زیب‌مردوک شورش کرده و این نشان می‌دهد که او قبلاً تحت تابعیت آشوری‌ها بوده است (Elayi, 2018: 116). موشه‌زیب‌مردوک روابط خود را در داخل و خارج تقویت می‌کرد، به همین خاطر رشوه قابل توجهی را برای پادشاه ایلام فرستاد و ایلام را بار دیگر وسوسه کرد تا سپاه و نیروهای خود را به خاک بابل بیاورد (RINAP 3/2: No. 230. 11-14). سناخریب آورده است که شاه ایلام به درخواست موشه‌زیب‌مردوک پاسخ مثبت داده است (RINAP 3/2: No. 230. 15).

به گفته برخی از پژوهشگران برخلاف آنچه که سناخریب گزارش داده، چنین ائتلافی نشان دهنده‌ی اهداف استراتژیک پادشاه ایلام است؛ هومبان‌نومنه ارتش چشمگیری متشکل از ایلامی‌ها، ایرانیان، کلدانی‌ها، آرامی‌ها حتی مردم الپی را که به طور سنتی طرفدار آشور بودند، برای پیوستن به بابلی‌ها تشکیل داد (Elayi, 2018: 117). پس از آن سناخریب متوجه اوضاع جنوب شد، لشکر خود را جمع کرد و علیه پادشاه بابل و متحدانش لشکر کشید. این لشکرکشی که هشتمین سناخریب است، عموماً تصور می‌شود که در چهاردهمین سال سلطنت سناخریب و دومین سال سلطنت موشه‌زیب‌مردوک انجام گرفته است (Grayson; Novotny, 2012: 13). سپاه ائتلاف در هلوله با آشوریان برخورد کرد (Grayson, 80, chr. 1, iii.16-17)؛ شهر هلوله شناسایی نشده است اما در دشتی در سمت چپ دجله (در نزدیکی دیاله) بوده (RINAP 3/1. No 22.v.60-61) و احتمالاً در نزدیکی سامرا که در ۱۳۰ کیلومتری شمال بغداد است و ممکن است مطابق با شهر سور ماراتی باشد، قرار داشته است (Elayi, 2018: 118-119; Grayson, 1965: 342). در این جنگ سپاهیان هر دو سرزمین بابل و ایلام را سرداران ایلامی فرماندهی می‌کردند (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰). فرماندهان ایلامی هم در این نبرد و هم در نبرد کیش به سال ۷۰۳ نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کردند (Boardman, Edwards, Sollberger and Hammond, 1992: 18). به نوشته کاترل، نبرد با دعای شاه آشور برای پیروزی آغاز شد و سناخریب در ابتدا موفق گردید تعدادی از اشراف ایلامی را به اسارت در بیاورد؛ اما موفق به دستگیری یا کشتن رهبران نیروهای ایلامی-بابلی نشد. به نوشته همین نویسنده، در

^{۱۰}. از این پادشاه هیچ کتیبه‌ی ایلامی به دست نیامده است (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰).

نبرد هلوله اگرچه جناح چپ ارتش آشور به عقب رانده شد، جناح راست آن با چنان قدرتی جناح چپ دشمن را درهم شکست که سربازان بابلی طرف مقابل را -که بهترین نبرد را با لشکریان آشوری داشتند- تهدید به محاصره شدن کرد. بنابر نوشته سناخریب، پادشاه ایلام همراه با پادشاه بابل و متحد کلدانی‌شان، از ترس نبرد ضد اهریمنی من عنان از کف بدادند، خیمه‌های خود را رها کرده و برای نجات جان خود به شوق فرار، اجساد مردان خود را زیر پا گذاشتند. توانایی آنها در گریز از صحنه جنگ در واقع نتیجه‌ی شکست جناح راست آشوری در چرخش کافی پشت سر دشمن و رسیدن به ساحل دجله بود که باعث شد یک راه فرار باز شود (Cotterell, 2022: pp.244-245).



در هر حال، چنین می‌نماید که نبرد خونین ولی نتیجه غیرقطعی بوده است. چنان‌که متحدان نتوانستند به علت بیماری هومبان-نومنه و کشمکش سخت ناشی از آن در ایلام، جنگ را ادامه دهند. بنابراین هومبان‌نومنه از جنگ مستقیم اجتناب و از میدان نبرد فرار کرد اما بزرگان ایلامی زنده دستگیر شدند و دارایی‌های آن‌ها به‌عنوان غنیمت گرفته شد (Dubovský, 2018: 327). در نتیجه تلاش همه‌جانبه ملت‌های تحت سلطه آشور برای از هم گسستن یوغ آشوریان مانند اقدامات گذشته، بی‌ثمر ماند (دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۱۶۱-۱۶۲).

نتیجه واقعی نبرد با روایت‌های متناقضی از این رویداد پنهان می‌شود. تواریخ بابلی عقب‌نشینی آشوریان را ثبت می‌کنند (Grayson, 80, chr. 1, iii.18)،^{۱۱} در حالی که سناخریب در کتیبه خود به خاطر این پیروزی به خود می‌بالد: «هومبان‌وتش، سردار شاه ایلام، را که مردی با کفایت بود و فرمانده سپاهیان او و تکیه‌گاه اصلی او و بزرگان او را که دشنه‌های زرین بر کمر داشتند و طوق‌هایی سنگین از زر درخشان بر میچ دست، همه را برق آسا فرو کوفتم و شکست دادم؛ اما هومبان‌نومنه، شاه ایلام و همچنین شاه

^{۱۱} . مجیدزاده آورده که ایلامی‌ها یقیناً موفق به متوقف ساختن حمله‌ی آشوری‌ها شده بودند، اما عقب‌نشینی سپاه آشور ناچیز بود (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۰).

بابل، موشزیب-مردوک، چادرهایشان را رها کردند و برای نجات جان خود از روی تن سربازان برخاک افتاده‌ی خود گذشتند؛ اما همین که دیدم آن دو از ترس به ارابه‌هایشان پناه بردند، گذاشتم بروند و جانشان را بخشیدم» (RINAP 3/1: No. 22. Vi 3-35). گزارش طرف مقابل کاملاً متفاوت است: بنا بر روزگارانامه‌ی بابلی، این شاه ایلام است که بر آشوری‌ها پیروز شده است؛ تنها گواه آن این واقعیت است که موشه‌زیب‌مردوک پس از این نبرد دو سال دیگر بر تخت سلطنت بابل باقی ماند. این نشان می‌دهد که سناخریب آنطور که ادعا کرده هیچ پیروزی مهمی در هلوله به دست نیاورده است. هم سالنامه‌های بابلی و هم قانون بطلمیوسی بر این امر توافق دارند که موشه‌زیب‌مردوک به مدت چهار سال از سال ۶۹۲ تا ۶۸۹ پ.م حکومت کرده است (Grayson, 1965: 342).

گریسون پس از بررسی چهار نبرد آشور با بابل و ایلام به این نتیجه رسیده است که تواریخ و سالنامه‌های بابلی برخلاف اسناد آشوری به واقعیت نزدیک‌تر هستند. بنابراین می‌توان انتساب پیروزی در هلوله به ائتلاف ایلام و بابل توسط سالنامه‌های بابلی را درست و توصیف مفصل سناخریب از نبرد را دروغی شگرف دانست. در هر صورت، هر گونه شکست کوتاه مدت بود؛ زیرا نیروهای آشوری در پانزدهمین سال سلطنت سناخریب و سومین سال سلطنت موشه‌زیب‌مردوک در اواسط سال ۶۹۰ پ.م محاصره بابل را آغاز کردند (Grayson, 1965: 342; Grayson, 2006: 108). باری دیگر ایلامیان به مصیبت گرفتار آمدند، زیرا در آوریل ۶۸۹ پ.م هومبان‌نومنه که رکن اصلی اتحادیه بود به بیماری فلج گرفتار آمد. تهاجم بابل که از یاری ایلامی‌ها محروم شده بود، مبدل به دفاع ضعیفی گردید و در نوامبر سناخریب باری دیگر بابل را به تصرف درآورد. در مارس آینده هومبان‌نومنه دیگر مرده بود و با مرگ او امید ایلامیان به فتح دوباره سرزمین بابل نیز فرو مرد (کمرن، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

پیامدهای جنگ هلوله

در رابطه با پیامدهای نبرد هلوله باید گفت که هر چند این نبرد به نفع آشوری‌ها و سناخریب تمام نشده بود، آن‌ها توانستند پس از این نبرد بابل را تصرف کرده و پادشاهی ایلام را منقرض کنند. بدین صورت که بخت با سناخریب یار بود و در آغاز آوریل ۶۸۹ پ.م هومبان‌نومنه سگته کرد و اواخر فوریه‌ی سال ۶۸۸ پ.م در شوش درگذشت. روزگارانامه‌ی بابلی می‌گوید: «دهانش قفل شد به گونه‌ای که دیگر نمی‌توانست سخن بگوید» (Grayson, 80-81, chr. 1, iii.19-21, 25-2)؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۷۰). شاه آشور از فرصت سود جست، به بابل حمله کرد و علی‌رغم وضعیت نا امیدکننده، بابل و موشه‌زیب‌مردوک حدود پانزده ماه حاضر به تسلیم نشدند؛ اما در نهایت در سال شانزدهم سلطنت سناخریب و سال چهارم سلطنت موشه‌زیب‌مردوک در سال ۶۸۹ پ.م بابل سقوط کرد (Grayson; Novotny, 2012: 13؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۷۰-۱۷۱).

بنابراین سناخریب در دسامبر ۶۸۹ پ.م پایتخت بابل را گشود و شاه موشه‌زیب‌مردوک را اسیر کرد و به نینوا برد. سناخریب که از نارضایتی بابلی‌ها به خشم آمده بود، در صدد برآمد که برای همیشه به تهدید مداوم آنان با ویران ساختن شهر پایان دهد؛ به همین سبب تا توانست خرابی بسیار به بار آورد و با منحرف کردن مسیر فرات، مناطقی گسترده را به صورت باتلاق درآورد (کینگ، ۱۳۷۸: ۲۶۰). چنان که سناخریب گزارش می‌دهد «هم چنان که گردباد بر می‌خیزد، من به بابل حمله کردم و مانند طوفان آن را سرنگون ساختم. ساکنان آن را از پیر و جوان بخشیدم و با لاشه‌هایشان کوچه‌های شهر را انباشتم. شهر و خانه‌های آن را از پی تا بام ویران کردم. سپس آن را آتش زدم و سوزاندم. برای اینکه در آینده حتی خاک معابدش به فراموشی سپرده شوند، شهر را به آب بستم و به صورت چراگاه درآوردم.

برای آن که قلب آشور، خدای خودم را که همه‌ی اقوام باید در برابر قدرت بی‌همتایش سر تعظیم فرود آورند تشفی بدهم، گرد و

غبار بابل را به دورترین نقاط راندم و کوزه ای محتوی این خاک را در معبد جشنواره‌ی سال نو (در آشور) نهادم» (RINAP 3/2: No. 168. 36-46). الی در کتاب خود انگیزه‌های سناخریب از فتح بابل را تلاش‌های ناموفق او برای اداره بابل، شورش‌های مکرر این سرزمین، از دست دادن پسر بزرگش در این منطقه و حمله‌ها و لشکرکشی‌های طولانی و ناموفق اش که پرهزینه و زمان‌بر بودند، دانسته است (Elayi, 2018: 125).

دولت آشور پس از نبرد هلوله، در تعقیب اعمال خود علیه خصم، همه‌ی وزنه‌ی نظامی و سیاسی خویش را ضد قدرت منحنط ایلام به کار برد. به صورتی که از یک سو سیاست تجزیه طلبی را دنبال می‌کرد؛ و از طرف دیگر به حمایت از امرائی پرداخت که متعهد می‌شدند به تاج و تخت آشور وفادار بمانند. بنابراین پادشاهان آشور در این زمان به میل و اراده‌ی خود شاهان ایلام را عزل و نصب می‌کردند. در یک چنین محیط مضطربی که بر اثر منازعات داخلی بین خود ایلامیان که منجر به کشتار می‌شد، اوضاع آشفته‌تر شده بود، ایلامیان نیز به دو دسته‌ی موافق و مخالف آشور تقسیم شده بودند (گیرشمن، ۱۳۸۰: ۱۲۵). به طور خلاصه می‌توان گفت که اوضاع ایلام در این زمان خبر از مرگ حتمی زودرسی را می‌داد (آمی، ۱۳۸۴: ۹).

چنان که گفته شد شاهان ایلامی پس از نبرد هلوله با آشوریان رابطه خوبی داشتند اما این رابطه تا اواخر عمر این پادشاهی ادامه پیدا نکرد؛ چرا که بار دیگر آن‌ها به تحریک بابلی‌ها به نینوا حمله کردند و همین امر باعث شد که توسط آشوربانیپال منقرض گردند (میرسعیدی، ۱۳۸۳: ۱۵۰؛ دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۷۱؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۷۱-۱۷۲). چنان که در سال ۶۵۳ پ.م آشوربانیپال شکست سختی در تل توبا در نزدیکی مدکتو در غرب شوش بر ایلامی‌ها وارد کرد. شوش با آنکه از اقتدار نظامی بی‌بهره بود، از این حمله جان سالم به در برد. اما اندکی بعد آشوربانیپال تصمیم گرفت که با حمله به نماد کهن تمدن ایلام کار آن را پایان دهد، غارت شوش در سال ۶۴۶ پ.م در اصل نقطه پایان تاریخ ایلام است که آشوربانیپال شرح مفصل و تکان دهنده‌ای از آن نقل کرده است (آمی، ۱۳۹۴: ۱۴۶؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۷۸-۱۸۰).

انقراض ایلام باعث شد خلانی در قسمت‌های جنوبی و غربی ایران به وجود آید. پارس‌ها نهایت استفاده را از این خلاء بردند و در ادامه توانستند شاهنشاهی هخامنشی را پایه‌گذاری کنند. بدین سان، تشکیل قلمرو پارسی انشان می‌تواند نتیجه‌ی حاصل از لشکرکشی‌های آشور باشد که باعث در هم فروریختن شالوده‌ی سیاسی و اقتصادی امپراتوری ایلام شده بود. البته بلافاصله پس از مرگ آشوربانیپال، جانشینانش با یکدیگر بر سر به قدرت رسیدن به جنگ پرداختند و این بار مادها با بابلی‌ها وارد ائتلاف شده و امپراتوری آشور را در سال ۶۱۲ پ.م منقرض کردند (بریان، ۱۳۸۷: ۳۵؛ کمرون، ۱۳۸۱: ۱۶۴؛ دیاکونوف، ۱۳۸۷: ۲۰۸-۲۰۹؛ آمی، ۱۳۹۴: ۱۴۸؛ هینتس، ۱۳۸۷: ۱۸۰ و هینتس، ۱۳۸۸: ۶۴-۶۵). بنابراین باید گفت کاری که نیروهای ائتلاف زاگرس‌نشین‌ها و بابلی‌ها در آغاز سده‌ی هفتم پ.م در نبرد هلوله موفق به از پیش بردن آن، یعنی نابود کردن آشور، نشده بودند را مادها با بابلی‌ها به انجام رساندند.

نتیجه

پس از سقوط امپراتوری سومر در هزاره‌ی سوم پ.م، سامی‌های ساکن غرب بین‌النهرین که به نام آموریان شناخته می‌شوند وارد بین‌النهرین شدند و پس از مدتی پایه‌گذار پادشاهی‌های متعددی مانند آشور، بابل و غیره گشتند. با خوانش کتیبه‌ها و اسناد بین‌النهرینی، آگاهی‌ها در رابطه با پادشاهی‌های منطقه زاگرس بیش از پیش شد؛ چرا که پادشاهان این منطقه به ثبت و ضبط اقدامات و

کارهای خود که غالباً نظامی بود، علاقه داشته و کتیبه‌ها و اسناد متعددی را از خود به یادگار گذاشتند. از جمله اطلاعاتی که اسناد آشوری و بابلی در اختیار قرار می‌دهند، اطلاعاتی است که در رابطه با نبرد هلوله در سال ۶۹۱ پ.م به دست می‌دهند. علت این نبرد دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم ایلام در سرزمین بابل است که در زمان تیگلات پیلسر سوم به امپراتوری آشور ضمیمه شده بود. ایلامی‌ها پس از سلطه آشوری‌ها بر بابل، با آشور هم‌مرز شده بودند و به خطری که از جانب این امپراتوری آن‌ها را تهدید می‌کرد، آگاهی داشتند. به عبارتی، باید گفت در این زمان جدا از اهمیت منطقه زاگرس به سبب وجود معادن و چهارپایان و غیره که باعث تهاجمات آشوری‌ها به این منطقه می‌شد، سلطه و نفوذ بر بابل نیز به عوامل درگیری آشوری‌ها با حکومت‌های زاگرس نشین اضافه گردید؛ چرا که ایلامی‌ها در پی این بودند که با نفوذ در بابل بتوانند جلوی تهاجمات آشوری‌ها را گرفته یا اینکه با این کار بتوانند جلوی پیشروی سریع آن‌ها در منطقه زاگرس را بگیرند. به همین خاطر در هزاره اول پ.م به حمایت از شورشیان بابلی پرداختند. در همین راستا در اوایل قرن هفتم پ.م ایلامی‌ها به نمایندگی نیروهای زاگرس نشین شامل انشانی‌ها، پارسیان، پاشیرو، ایپی‌ها و نیروهای بابلی و آرامی علیه آشوری‌ها وارد نبرد شدند. منابع اصلی در رابطه با این نبرد کتیبه سناخریب و سالنامه‌های بابلی است که هر کدام طرف پیروز جنگ را خودشان ذکر کرده‌اند. با توجه به این که سناخریب دو سال بعد برای تصرف بابل به این سرزمین اقدام می‌کند، بایستی روایت سناخریب از نبرد هلوله را با شک و تردید نگاه کرد. از پیامدهای این نبرد می‌توان چنین گفت که پس از این نبرد، تصرف بابل و اضمحلال امپراتوری ایلام جزو سیاست‌های شاهان بعدی آشور قرار گرفت، چنان که آن‌ها توانستند در سال ۶۸۹ پ.م بابل را بار دیگر به تصرف خود درآورده و پادشاهی ایلام را در سال ۶۴۶ پ.م منقرض کنند. علاوه بر آن، باید گفت نبردهای مداوم آشوری‌ها با پادشاهی‌های زاگرس نشین باعث شد که این امپراتوری از لحاظ نظامی و سیاسی و غیره به تحلیل برود؛ چنان که در ادامه مآدها مانند ایلامی‌ها وارد ائتلاف با بابلی‌ها شدند و توانستند امپراتوری آشور را در سال ۶۱۲ پ.م منقرض کنند.

منابع

- ابراهیمی، قربانعلی (۱۳۸۵). «انسان/انزان: یک جستجوی تاریخی»، مطالعات ایرانی، سال ۵، ش ۹، ۱-۲۰.
- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۶۷). «سپیده دمی که به روشنایی می‌گراید»، باستان شناسی و تاریخ، سال ۳، ش ۱، ۷۷-۷۸.
- اومستد، ا.ت. (۱۳۸۰). تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، تهران: امیرکبیر.
- ایمان پور، محمد تقی (۱۳۸۲). «مکان یابی جغرافیایی پارسوا، پارسواش و پارسوماش»، مطالعات تاریخی، ش ۱ و ۲، ۲۹-۵۰.
- ایمان پور، محمد تقی؛ علیزاده، کیومرث (۱۳۹۱). «ورود پارسی‌ها به انشان»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۴، ش ۱، ۲۱-۳۸.
- آمیه، پیر (۱۳۸۴). تاریخ ایلام، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- آمیه، پیر (۱۳۹۴). شوش شش هزار ساله، ترجمه علی موسوی، تهران: فرزانه روز.
- بریان، پی‌یر (۱۳۸۷). امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، ج ۱، تهران: فرزانه روز.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگه.
- بهزادی، رقیه (۱۳۷۲). «آشور (۱)»، چیستا، ش ۱۰۴ و ۱۰۵، ۳۴۹-۳۵۳.
- بهزادی، رقیه (۱۳۷۳). «قوم‌های کهن، کلد (۱)»، چیستا، ش ۱۱۱ و ۱۱۲، ۳۰-۳۸.
- بهمنش، احمد (۱۳۴۷). تاریخ ملل قدیم آسیای غربی از آغاز تاروی کار آمدن پارس‌ها، تهران: دانشگاه تهران.
- حتی، فیلیپ خوری (۱۳۸۲). شرق نزدیک در تاریخ، ترجمه قمر آریان، تهران: علمی و فرهنگی.

- دیاکونوف، ا.م. (۱۳۸۷). «ایلام»، تاریخ ایران دوره ماد، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: جامی، ۴۱-۷۳.
- دیاکونوف، ا.م. (۱۳۸۷). «ماد»، تاریخ ایران دوره ماد، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: جامی، ۹۳-۲۴۱.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلویچ (۱۳۸۴). تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی و فرهنگی.
- رو، ژرژ (۱۳۶۹). بین‌النهرین باستان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: آبی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). تاریخ مردم ایران، ج ۱، تهران: امیر کبیر.
- سعیدیان، سعدی (۱۳۹۷). «جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره ی آشور نو»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۸، ش ۱۹، ۱۰۵-۱۲۶.
- سویشر، کلاریس (۱۳۸۳). خاور نزدیک باستان، ترجمه عسکر بهرامی، تهران: ققنوس.
- عبدی، کامیار (۱۳۸۰). «از سرگیری فعالیت‌های باستان‌شناختی در ملیان»، باستان‌شناسی و تاریخ، سال ۱۵، ش ۱، ۴۷-۶۷.
- فرای، ریچارد (۱۳۸۵). میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- کمرون، جورج گل (۱۳۸۱). ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی.
- کینگ، لئونارد ویلیام (۱۳۷۸). تاریخ بابل از تأسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: علمی و فرهنگی.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۷۰). تاریخ و تمدن ایلام، تهران: نشر دانشگاهی.
- ملازاده، کاظم؛ گودرزی، علیرضا (۱۳۹۴). «تاریخ سیاسی پادشاهی الیبی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۷، ش ۱، ۱۵۳-۱۷۲.
- ملازاده، کاظم؛ گودرزی، علیرضا (۱۳۹۵). «جغرافیای تاریخی پادشاهی الیبی»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ۶، ش ۱۰، ۸۳-۱۰۰.
- میر سعیدی، نادر (۱۳۸۴). «تاریخ و تمدن ایلام باستان»، تاریخ ایران باستان، ج ۱، تهران: سمت.
- میروشچی، پی‌یردو (۱۳۷۶). «از قلمرو ایلامی انشان و شوش تا قلمرو پارسی انشان»، شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ و باستان‌شناسی، ترجمه: هایده اقبال، تهران: نشر دانشگاهی.
- ناردو، دان (۱۳۸۱). امپراتوری آشور، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- هانسمن، ج (۱۳۸۷). «انسان در دوره‌های ایلامی و هخامنشی»، تاریخ ایران دوره ماد، ترجمه بهرام شالگونی، تهران: جامی، ۷۷-۹۰.
- هینتس، والتر (۱۳۸۷). شهریار ایلام، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
- هینتس، والتر (۱۳۸۸). داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجبی، تهران: ماهی.
- Álvarez-Mon, J; Garrison, M.B (2011). *Elam and Persia*, Winona Lake, Ind: Eisenbrauns.
- Bryce, T (2009). *the Routledge Handbook of the Peoples and Places of Ancient Western Asia*, New York: Routledge.
- Boardman, John, I. E. S. Edwards, E. Sollberger, N. G. L. Hammond (Editors) (1992). *The Cambridge Ancient History*, Volume 3, Part 2; Cambridge University Press.
- Cotterell, Arthur, (2022). *Where War Began*, Stackpole Books pub.

